

## تروریسم و مسئولیت اخلاقی ما

### مایکل آلن گیلپی

تصور کنید با تفنگ شکاری خود قدم‌زنان در حال عبور از جنگلی هستید و به فضای بازی می‌رسید که در آن جا دو تروریست با شمشیرهای آخته‌ی خود می‌خواهند سر ده گروگان را بیخ تا بیخ ببرند. متوجه می‌شوید که تنها راه نجات آن‌ها این است که تروریست‌ها را بکشید. چه خواهید کرد؟ آیا واکنش شما به حمله‌های این چینی علیه جان و حقوق انسان‌ها همیشه یکسان است؟

حالا سناریوی مشابهی را در نظر بگیرید که در آن کسی که با دوربین خود پرنده‌ها را می‌پاید، به سمت شما می‌دود و به شما می‌گوید: «دویست متر جلوتر از شما، دو تروریست با شمشیرهای آخته قصد جان ده گروگان را کرده‌اند، شما باید آن‌ها را نجات بدهید.» در این حال چه خواهید کرد؟ در وهله‌ی نخست، کم و بیش هرکس تشخیص می‌دهد که تکلیفی اخلاقی برای نجات بی‌گناهان دارد و چه بسا قانع شود که باید آن تروریست‌ها را بکشد.

خیلی‌ها مایل نیستند چنین کاری بکنند، اما همان‌ها تشخیص می‌دهند که اخلاقاً باید این کار را بکنند. وقتی در مورد نخست مسئولیت اخلاقی خود را پذیرند، در مورد دوم هم کمابیش بدون استثنا مسئولیت خود را قبول می‌کنند، هرچند که آن اتفاق دویست متر جلوتر دارد می‌افتد. اما با این حال، اگر چنین برخوردی بکنند، آن وقت برای آن‌ها دشوار خواهد بود که مسئولیت خود را در مورد سومی که بیشتر واقعی است انکار کنند: «همین الان در جایی از جهان تروریست‌ها ده گروگان را به خط کرده‌اند که بکشند و شما باید آن‌ها را نجات دهید یا دست‌کم بکوشید نجاتشان بدهید.» در این جا تقریباً همه سخت ابا دارند که همراهی کنند. آن‌ها مسئولیت اخلاقی خود را تشخیص می‌دهند و با این حال نتیجه‌ای را که باید به سمتش کشیده شوند خوش ندارند. آن‌ها می‌فهمند که این اکراه اشتباه است، اما در عین حال برای توضیح دادن این که چرا خوش ندارند کاری را بکنند که مسئولیت اخلاقی‌شان به گردن‌شان می‌گذارد به شدت مشکل دارند.

### ارزش یک تلویزیون کمتر از جان یک انسان است

چرا آن‌ها دچار تردید هستند؟ موضوع ممکن نیست فقط به فاصله‌ی بیشتر مربوط باشد، زیرا در این صورت حاکی از آن است که مکانی قابل اندازه‌گیری وجود دارد که ما فقط در محدوده‌ی آن مسئولیت اخلاقی داریم. موضوع این هم نمی‌تواند باشد که ما نمی‌توانیم همه‌ی کسانی را که در چنین وضعیتی گرفتار شده‌اند نجات دهیم، زیرا این که نمی‌توانیم همه را نجات دهیم مانع از آن نیست که بعضی‌ها را نجات دهیم. وانگهی، اگر همه با هم از طریق

دولت‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد اقدام کنیم، قطعاً موفق خواهیم شد عده‌ی زیادی را نجات دهیم. علت‌اش این هم نمی‌تواند باشد که چه بسا اشتباه کنیم یا باعث شویم وضع بدتر شود، زیرا اشتباه در هر وضعیتی ممکن است رخ دهد. در سناریوی اول، به طور مثال، «تروریست‌ها» و «قربانیان» آن‌ها ممکن است فقط در حال فیلم‌برداری در یک اثر سینمایی باشند. در چنان موقعیتی، چه بسا شما در اقدامی غم‌انگیز دو آدم بی‌گناه را به قتل برسانید، اما نه قانون و نه وجدانتان به شما نهیب نخواهد زد که کاری اشتباه یا غیراخلاقی کرده‌اید.

علت‌اش این هم نمی‌تواند باشد که کشور مستقلی که این سناریو در آن روی می‌دهد نمی‌خواهد شما در آن جا باشید، زیرا «تروریست‌ها» ممکن است در اصل مأموران خود حکومت باشند. هیچ تفاوت اخلاقی‌ای بین حکومت تروریستی و افراد تروریست وجود ندارد. موضوع نمی‌تواند این هم باشد که کار نجات دادن قربانیان برای ما هزینه‌ی زیادی دارد، زیرا دشوار است تصور کنید کسی جداً استدلال کند که، مثلاً، ارزش تلویزیون بزرگ و جدیدی که دارد بیشتر از جان یک انسان است. پس قضیه چیست؟

ریشه‌ی نظم «دموکراسی لیبرالی» جهان غرب در مفهوم «حقوق بشر» است. این حقوق تکالیف متناظری دارد، اما این تکالیف در وهله‌ی نخست صرفاً سلبی است - تکلیف من این است که به حقوق شما تعدی نکنم، و ما (به وضوح یا به طور ضمنی) با هم به توافق می‌رسیم که نظام اصول و قواعدی را برای حفظ این حقوق پایه‌گذاری کرده و آن‌ها را الزام‌آور کنیم. گروهی که شکل می‌گیرد ممکن است کوچک یا بزرگ باشد، اما آن توافق مسئولیتی اخلاقی را برای دفاع از حقوق دیگران بر دوش من می‌گذارد - البته نه حقوق همه‌ی افراد دیگر، بلکه فقط حقوق آن‌هایی که عضو گروه من هستند.

### خشونت در اتاق‌های نشیمن ما

پس حقوق کسانی که خارج از جرگه و گروه ما هستند چه می‌شود؟ حقوق انسان‌ها در سایر نقاط جهان چه؟ مسلماً من موظف‌ام که به حقوق آن‌ها تعدی نکنم، اما آیا اجباری دارم که از آن‌ها در قبال کسانی که به ایشان تعدی می‌کنند دفاع کنم؟ این‌جا همان جایی است که استدلال اخلاقی کم‌کم سست می‌شود و ما اولین نشانه‌های تفاوت‌های بنیادی بین امر اخلاقی و امر سیاسی را مشاهده می‌کنیم. مسیحیت بیان کرده است که دوست داشتن همسایه و حفظ و مراقبت از او تکلیف مقدسی است و این تعلیم در دنیای سکولار مدرن همچنان به قوت خود پابرجاست.

اما همسایگان ما چه کسانی هستند؟ و دایره‌ی همسایگان ما چه کسانی را شامل می‌شود؟ مسلماً خانواده‌ی خود ما، و به احتمال زیاد تمام بستگان و دوستان ما را در بر می‌گیرد. دست کم در موقعیت‌هایی از این دست، ما احساس یک جور نزدیکی می‌کنیم. شاید تا اندازه‌ای کمتر از آن، دایره‌ی همسایگان ما شامل بقیه‌ی مؤمنان یا سایر افراد قوم ما هم باشد، هرچند در این‌جا پرسش‌های زیادی مطرح می‌شود. در کشورهای بزرگ، دایره‌ی همسایگان قانوناً، اما نه عملاً از حیث عواطف ما نسبت به آن‌ها، شامل همه‌ی شهروندان می‌شود. اما در مورد خارجی‌ها،

اتباع بیگانه، و غریبه‌ها چه؟ در این موارد، ما چندان تمایلی نداریم که به آنان کمک کنیم. به نظر نمی‌رسد که آن‌ها همسایه‌های ما باشند، و در حالی که حقیقت انسانیت را در آن‌ها و تکلیف خود را به عدم تعدی به حقوق آن‌ها به طور کلی تمیز می‌دهیم، باز هم در کل تمایلی نداریم که به یاریشان بشتابیم، دست‌کم تا وقتی که نفعی برای ما نداشته باشد.

به هر روی، دنیای ما هر روز کوچک‌تر می‌شود. جهانی شدن و به ویژه رسانه‌های جهانی شده چنان عمل می‌کنند که دورترین جاها به نظر نزدیک می‌رسد، و این‌ها قربانیانِ خشونت را روزانه (حتی ساعت به ساعت) به اتاق‌های نشیمن ما می‌آورند. این قربانیان از جهات بسیار به ما نزدیک‌تر به نظر می‌رسند تا ده قربانیِ مثالِ دوم. به این ترتیب، روز به روز از گفتن این که «خدا را شکر که ما در چنین جایی زندگی نمی‌کنیم» بیشتر ابا داریم، و هر دم بیشتر احتمال این دارد که بگوییم: «باید کاری کرد.» و با توجه به این که دغدغه‌های ما جنبه‌ی جهانی پیدا کرده‌اند، بیشتر احتمال دارد که کاری بکنیم، یا بگذاریم دولت ما کاری بکند. اما در هم آمیختن انگیزه‌های متنوع، و کش مکش بین خواسته‌ی مشروع ما به انجام تکلیف اخلاقی خود و این بدگمانی که ادعاهای اخلاقی ما صرفاً نقابی بر منافع شخصی و گستاخانه‌ی ما بوده باشند، گریزناپذیر است.

تصور عام و جهانی بودن «حقوق بشر» اخلاقاً انکارناپذیر است اما اندیشه‌ی دفاع از چنین حقوقی لازمه‌اش برداشتن گامی فراتر از صرف «عدم مداخله» است، زیرا این رویه ما را نومیدانه در چنگال تردیدهایی درباره‌ی انگیزه‌های خودمان رها می‌کند؛ دفاع از حقوق بشر تفاوت‌های پابرجای اخلاق و سیاست را مورد تأکید مجدد قرار می‌دهد.

برگردان: افسانه دادگر

---

مایکل آلن گیلسپی استاد فلسفه و علوم سیاسی در دانشگاه دوک است. آنچه خواندید برگردان این نوشته‌ی اوست:

Michael Allen Gillespie, '[Deadly Hesitation](#)', The Philosophical Salon, 20 July 2015.